

صبح از ژاکت من

قصه‌ای شد آغاز ...



صبح از ژاکت من

قصه‌ای شد آغاز

می‌شود با یک نخ

سر این قصه دراز

شده با شوخی من

آستینش کوتاه

می‌روم با وسواس

باز تا اول راه

آستین‌هایم را

کرد کوتاه و بلند

کنجکاو‌هایم

با همین رشته‌ی بند

مثل یک ماهی‌گیر

کرد از نیمه‌ی راه

مادرم با قلاب

قصه‌اش را کوتاه